



تأثیرات صرف و نحو فارسی بر زبان اردو*

نذیر احمد** - ترجمه شیوا امیرهدایی

اردو زبانی هندی-آریایی است. زبان هندی^۱ مادر زبان‌های هندوستان است. صرف و نحو آن هندی است، تمام افعال، ضمائر و روابط آن هندی است و نیز اصول مشتقات، قواعد و ترکیبات و اضافات همه و همه هندی‌اند. بر همین اساس از لحاظ زبانی اردو پیوند عمیقی با هندی^۲ دارد. البته با تمام این اوصاف زبان اردو تا حد بسیار زیادی از فارسی نیز تأثیر پذیرفته است و این تأثیر علاوه بر الفاظ مفرد، در سطح دستوری نیز به وضوح نمایان است. وجود واژه‌های مستقل بیگانه در اساس یک زبان تأثیر چندانی ایجاد نمی‌کند.^۳ با اینکه تعداد واژه‌های آریایی در اردو تنها چهارصد الی پانصد^۴ واژه است و تعداد واژه‌های

* (فارسی صرفی و نحوی اثرات اردو زبان پر)، مجله فکر و نظر، اکتبر ۱۹۶۲ م.

** استاد زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره هند (۱۹۱۵-۲۰۰۸ م).

۱. منظور از هندی، زبانی است که اساس اردوست و نه زبان هندی امروزی.

۲. هندی امروزی. ۳. دکتر عبدالستار صدیقی، نوای ادب، آوریل ۱۹۶۱، ص ۳۹.

۴. مولوی وحیدالدین سلیم پانی پتی از ۵۴۰۰۹ واژه فرهنگ آصفیه تعداد الفاظ هندی را ۲۱۶۴۴ ذکر کرده می‌نویسد: در زبان ما تعداد الفاظ هندی بیش از دیگر زبان‌هاست که در حدود نصف کل مجموعه را شامل می‌شوند. همین مبین این موضوع است که اساس زبان ما هندی است (وضع اصطلاحات، ص ۱۵۶-۱۵۷).

عربی در اردو به پنجاه هزار می‌رسد، باز هم اردو زبانی سامی محسوب نمی‌شود، بلکه، زبانی آریایی به شمار می‌آید. بر پایهٔ دستور واژه‌های اولیهٔ یک زبان می‌توان دربارهٔ جایگاه آن زبان در بین خانواده‌های زبانی تصمیم‌گیری کرد. اکثر واژه‌های فارسی و عربی که به زبان اردو راه یافته‌اند برحسب نیاز زبان اردو از نظر معنایی و لفظی تغییر شکل داده‌اند و این تغییرات همچنان ادامه دارد. البته این انعطاف‌پذیری از ویژگی‌های فطری یک زبان است که تا حدودی شامل واژه‌های هر زبان هم می‌شود. این تغییرات به صورت کاملاً نامحسوس در طی زمان رخ می‌دهد و در نتیجه واژه‌هایی با اشکال جدید ساخته می‌شوند، محاوره‌ها و ضرب‌المثل‌ها تغییر شکل می‌یابند و افعال و الفاظ نامأنوس و متروک جای خود را به واژه‌های جدید می‌دهند. بیشتر واژگان فصیح رایج در زبان امروزی اردو، هزار سال پیش شکل دیگری داشته‌اند و این تغییر به حدی بوده که اگر امروز واژهٔ کهن را مشاهده کنیم، در شناسایی آن به مشکل برمی‌خوریم. به عنوان مثال شکل پیشین دشوار (دشخوار) بود و به همین ترتیب: هرگز (هگرز)، نرم (نمر)، چرخ (چخر)، سرخ (سوخر)، مغز (مزگ) و برف^۱ (وفر) بوده است. با این اوصاف وجود تغییرات لفظی و معنایی در واژه‌های وارد شده از زبان‌های دیگر به زبان اردو تعجب‌آور نیست. این حق زبان است و افرادی که با هر گونه تغییر در واژه‌های بیگانه راه یافته به یک زبان مخالفند نمی‌توانند خادم راستین آن زبان باشند.

زبان اردو از این حق خود به طور کامل استفاده کرده و اگر محل کاربرد واژه‌ها به دقت مطالعه شود و به مفهوم آنها کاملاً توجه شود حتماً این نتیجه به دست خواهد آمد که صدها واژهٔ فارسی و عربی نیز در این زبان همین سرنوشت را داشته‌اند. این تغییرات در دو سطح «معنایی» و «لفظی» (صوری) صورت می‌گیرد:

۱- تصرف معنایی به صورت‌های مختلفی در زبان اردو رایج است که به ویژه سه صورت آن قابل ذکر است:

الف) واژه‌هایی که اصالتاً عربی یا فارسی هستند، اما در اردو معنای جدیدی یافته‌اند. هرچند در برخی موارد آن واژه‌ها در معنای اصلی خود نیز به کار می‌روند. به عنوان مثال^۲:

۱. بیشتر این مثال‌ها به «قلب» مربوط می‌شوند، رساله‌های مجزایی در موضوع «قلب» به زبان عربی موجود است. دکتر صادق کیا نیز کتابی با عنوان قلب در عربی در تهران به چاپ رسانده است.

۲. در ضبط برخی از واژه‌ها اشتباه تایپی صورت گرفته بود که اصلاح شد، همچنین معانی جدید واژه‌ها در زبان اردو با کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو تألیف شاهد چوهدری کنترل و در چند مورد اصلاح شد (مترجم).

واژه‌ها	معنی عربی یا فارسی	معنی جدید در زبان اردو
انتشار	پراکنده شدن، طبع شدن، پراکنده گردیدن شتران	پرشان حالی، به ویژه پریشانی ذهنی
اغلب	مرد چپیره و ستبر گردن و دلاور	گمان و خیال، در برخی موارد به عنوان صفت برای گمان و خیال به کار می‌رود
ربیع	موسم بهار و باران بهاری و بهره از آب و نهر خرد و چهار يك	یک فصل
خریف	خزان، و آن وقتی باشد که آفتاب در میزان آید	یک فصل
دریافت	از دریافتن به معنی تحقیق کردن و وارسیدن	سؤال کردن (سؤال کردن در ضمن تحقیق)
دست	پنجه، نفع، فائده، قدرت، نصرت، فیروزی و غیره	اسهال
رایگان	مفت، بدل، بی‌مایه، بی‌زحمت، بی‌تحمل	برباد - ضایع
دقت	باریک شدن	مشکل
شاید	موضوع است برای مستقبل قریب یعنی نزدیک است که این صورت وقوع گیرد	ممکن
شکیل	کف خون آمیخته که بر دهان لگام پیدا باشد، پای بند اسب	زیبارو
شادی	خوشی و سرور	ازدواج
برات	کاغذ نوشته تنخواه که به موجب آن از خزانه زر طلب به دست آید و به معنی تنخواه مجاز است	شب زفاف
پاخانه	بیت‌الخلا	مستراح، توالی
صاحب	به معنی یار و خداوند و وزیر	کلمه تعظیم
علاقه	(بالفتح) علف و خورش و چرخ چاه و رسن دلو، دلو بزرگ و مال و شتر و خصومت و دوستی و مهر و کابین و مرگ (بالکسر) جسم ظاهری که بسته و آویزان باشد به چیزی مثل دوال تازیانه و شمشیر.	به کسر عین در علاقه زمین یعنی بخشی مشخص از زمین
عرصه	گشادگی میان سرای که در آن بنا نباشد و زمین سرای و جنگ گاه، میدان.	وقت
غربت	دوری و دوری از جای خود و دور شدن	محتاجی و مفلسی

واژه‌ها	معنی عربی یا فارسی	معنی جدید در زبان اردو
غریب	هر چیز نادر و نو و مسافر و دور شونده	محتاج و مفلس
غریبی	دوری از خانمان	مفلسی
غالباً	اکثر و بیشتر	شاید
فصل	مانع و حاجز میان دو چیز، حصهٔ کتاب، موسم	مزرعه، محصول کشاورزی
ضبط	نگاهداشتن، حفظ کردن، محکم داشتن	مقررات، تحمل، بردباری
مضبوط	محفوظ، نوشته	سخت، محکم
کوتوال	صاحب قلعه، در اصل کوت والا بود	افسر پلیس
مشکور	پسندیده و ستوده	شکرگزار
مگر	بجز، سوای	لیکن
متلاشی	پریشان و خراب و معدوم و درین صورت مأخوذ از لاشئی و این قسم اشتقاق از مرکبات بسیار آمده و آنچه در مردم متلاشی به معنی تلاشی‌کننده مشهور است غلط محض است	جست‌وجوگر
غلیظ	گنده و سطبر و درشت، ضد رقیق	گندیده
مرغ	پرنده و اینکه در هندوستان ماکیان و خروس هر دو را بلکه تنها خروس را مرغ گویند این اصطلاح همین دیار است	خروس
مکان	جای بودن، صیغهٔ اسم ظرف است، مشتق از کون (بالفتح) که به معنی بودن است و به معنی مطلق جا مستعمل	خانه
موضع	جای نهادن چیزی، به معنی مطلق جا	روستا
ناخوش، ناخوشی	بیمار و بیماری	بی‌میل، مخالف
نهایت	پایان چیزی و غایت	خیلی زیاد (بی‌نهایت خوب)
ولایت	ملک بادشاه و زمین آبادان و درستی و تصرف و حکومت و تقرب بندهٔ نیک با خدا تعالی	کشور خارجه، خصوصاً انگلستان و غیره

(ب) کلماتی که معانی آنها در زبان اردو محدود شده است

واژه	معنی عربی یا فارسی	معنی در اردو
انتقال	از جای به جای رفتن، نقل نمودن، مردن	مردن
بوسیده	از بوسیدن و نیز از بوسیدن (کهنه شدن)	کهنه فرسوده
تردید	بازگردانیدن و بار آوردن و زبون و فاسد گردانیدن	رد کردن
پریشان	متفرق و پراکنده، بسیار گرائیدن و دودله شدن	پریشان - مردد
تکلیف	به اندازه طاق‌ت کار نفرمودن کسی را و امر و نهی خدای مبرنده را و فارسیان به معنی مطلق کار فرمودن	رنج، پریشانی
تمیز	پاکیزه، درست، عقل، مهم، امتیاز حق و باطل	عقل، فهم، شعور
تیغ	چیز برنده چون کارد و خنجر و شمشیر و استره و غیره	شمشیر
حوصله	کنایه از تاب و طاقت و تحمل (برای جاندار و بی جان به کار می‌رود)	تاب و طاقت (فقط برای جاندار به کار می‌رود)
آبدست	آبی که بدان دست و رو بشویند و وضو سازند و مجازاً به معنی وضو و استنجا کردن	وضو، طهارت
دماغ	مغز سر	سر، مغز سر
سزا	لایق، درخور، پاداش نیکی و بدی	مجازات
فریضه	فریفته، فریب خورده، مجازاً عاشق	عاشق
ملازم	همیشه باشنده به جای یا نزد کسی و به مناسبت همین معنی نوکر را گویند	نوکر
منظور	دیده شده و به نظر گرفته، پاس، مقصود	منظور
هیچ	چیز - چیزی نیست	چیزی نیست

(ج) واژه‌های جدیدی که ساخته شده‌اند، اما از نظر قواعد فارسی یا عربی درست نیستند، مانند: مرغن، مچرب، مدمغ، مفرور، مهوس، تنقید، تابعدار، راشی، ناراضگی، کرختگی، ادائگی، بادشاهت، یکسانیت، نزاکت. واژه‌هایی را هم که با وجود مختوم شدن به تایی مصدری عربی به آخر آنها یای مصدری فارسی اضافه شده می‌توان در این گروه قرار داد، از جمله بهبودی، تنزلی، تبدیلی، سلامتی. برخی از واژه‌های مذکور در فارسی نیز به کار می‌روند.

۲- تصرف لفظی صوری:

الف) واژه‌هایی که اعراب آنها تغییر یافته است، به عنوان مثال:

(اصل تلفظ)	(اردو تلفظ)	(اصل تلفظ)	(اردو تلفظ)
مسرت (به فتح اول)	(به ضم اول)	محبت (به فتح اول)	(به فتح اول) ^۱
فرشته (به کسر اول)	(به فتح اول)	قلعه (به فتح اول)	(به کسر اول)
نشیمن (به کسر اول)	(به فتح اول)	عیان (به کسر اول)	(به فتح اول)
پنجره (به فتح اول)	(به کسر اول)	ستوده (به کسر اول)	(به فتح اول)
سمت (به فتح اول)	(به کسر اول)	خزانه (به کسر اول)	(به فتح اول)
نشتر (به کسر اول)	(به فتح اول)	بهشت (به کسر اول)	(به فتح اول)
جهالت (به فتح اول)	(به کسر اول)	باقر (به کسر قاف)	(به فتح قاف)
جید (به کسر یا)	(به فتح یا)	میت (به کسر یا)	(به فتح یا)
سید (به کسر یا)	(به فتح یا)	سؤال (به ضم اول)	(به فتح اول)
موسوم (به ضم میم و کسر سین)	(به فتح م و س)	برکت، حرکت، رمضان (به فتح دوم)	(به سکون دوم)
رهن، حماقت (به فتح اول)	(به کسر اول)	حقارت، رفاقت (به فتح اول)	(به کسر اول)
مشکوة، خلوت (به فتح اول)	(به کسر اول)	خزان، جریان (به فتح اول)	(به کسر اول)
دروغ، جمهور (به ضم اول)	(به فتح اول)	اهم، مهم (سوم مشدد)	(به حذف تشدید)
آدمیت (بای مشدد)	(به حذف تشدید)	کیفیت (بای مشدد)	(به حذف تشدید)

ب) واژه‌هایی که در حروف آنها تغییر صورت گرفته است، مثلاً:
 افراط و تفریط تبدیل شده به افرا تفری، طیار به تیار، حرج به هرچ، گذشت به گزشت، گزارش به گذارش.

علاوه بر تغییرات مذکور اتفاق دیگری که برای کلمات مرکب پیش آمده و ذکر آن لازم است، این است که اهل زبان واژه‌های هندی را با فارسی و عربی آمیخته، ترکیبات جدید ساخته‌اند و با این کار تعداد قابل ملاحظه‌ای واژهٔ مرکب جدید ساخته شده است. اینها

۱. در متن اردو به فم اول نوشته شده که به نظر اشتباه تایی است، تلفظ محبت در فارسی و اردو به فتح اول است (مترجم).

غیر از واژه‌هایی است که از ترکیب دو واژه هندی یا دو واژه فارسی و دو واژه عربی یا دو واژه عربی و فارسی ساخته شده‌اند. چند نمونه از ترکیبات مذکور عبارتند از: بے بس (ناچار)، بے ٹھکا نے (بی‌خانمان، بی‌اصل و نسب)، بے چینی (اضطراب)، بے جوڑ (ناموزون)، بے ڈھنگا (ناموزون)، بے کل (بی‌تاب)، بچپن (کم‌سنی، بچگی)، بچپنا (کم‌سنی)، کمینہ پن (کم‌ظرفیتی)، سفله پن (کم‌ظرفیتی)، چوراها (چهارراه)، سرچڑھا (گستاخ)، سردھرا (خیلی پیر، بزرگ)، لاپروا (بی‌پروا)، لاپتہ (بی‌نشان، گم)، لاچار (ناچار، محتاج، فقیر)، ناسمجھ (نادان)، نوچندی (منسوب به ماه نو)، سمجھدار (دانا)، اگال دان (ظرف مخصوص مصرف پان)، چھت گیری (پارچه‌ای که زیر سقف برای محافظت از ریزش گرد و خاک بسته می‌شود)، پاندان (ظرف پان)، بٹے باز (شعبده‌باز)، دھو کے باز (حیله‌گر)، پٹے باز (کسی که چوب بازی می‌کند)، دھو کے بازی (فریب)، پتنگ باز (بادبادک‌باز)، پتنگ بازی (بادبادک بازی)، نخرے باز (عشوه‌گر)، نخرے بازی (عشوه‌گری)، تها نے دار (کلانتر)، ناتے دار (خویشاوند)، ناتے داری (خویشاوندی)، ناکه بندی (بستن راه)، گاڑی بان (درشکه‌چی)، پلنگ پوش (چادرشعب)، ڈفالچی (کسی که دف می‌زند)، ڈھنڈورچی (جارچی)، ڈاک‌خانه (پست‌خانه)، جیل خانه (زندانبان)، بهتیارخانه (کاخ)، بیلدار (چیزی که به آن قیم زده شود)، پٹی دار (شریک)، چوھے دان (تله‌موش)، چھٹی رسان (نامه‌رسان)، پھوپھی زاد (عمه زاده)، مامون زاد (دایی‌زاده).^۱

فارسی و عربی نقش به‌سزایی در ارتقای زبان اردو و تأثیر عمیق بر این زبان داشته‌اند و جالب‌تر اینکه این تأثیرگذاری بیشتر جنبه دستوری دارد. فعلاً به عربی نمی‌پردازیم زیرا بیشتر تأثیرات آن مستقیم نبوده بلکه به واسطه فارسی منتقل شده و بر همین اساس باید آنها را تأثیرات فارسی محسوب کرد و اکنون نیاز به طرح آنها به صورت جداگانه نیست. البته در ضمن تأثیرات متنوع فارسی به ذکر برخی مسائل مهم و ضروری پرداخته خواهد شد.

جمع فارسی و عربی

هیچ زبانی را نمی‌توان ملزم به استفاده از واژه‌های مستقل زبان دیگر کرد. شاید هم

۱. بسیاری از این کلمات دارای چندین معنی هستند که به ذکر یک معنی بسنده شده است (مترجم).

زبانی وجود داشته باشد که تمام الفاظش متعلق به خودش باشد که البته اگر هم باشد مربوط به گذشته است و در عصر حاضر امری محال است، چرا که امروزه هر آنچه به واسطهٔ علم و تکنولوژی کشف می‌شود مختص چند کشور است که در آن کشورها نام‌گذاری می‌شوند و همهٔ این اسامی الزاماً به زبان‌های دیگر هم راه پیدا می‌کنند. هر زبانی در خصوص این واژه‌های مستقل مطابق دستور خود رفتار می‌کند. البته اگر این واژهٔ مستقل با مسائل دستوری خود به یک زبان دیگر وارد شود ضربه‌ای کاری به استقلال آن زبان وارد خواهد کرد. مثلاً وقتی اردو از فارسی یا عربی واژه‌ای می‌گیرد، باید صورت‌های جمع، اضافی، مفعولی و غیرهٔ آن با قواعد اردو صورت پذیرد، ولی در بسیاری مواقع چنین نیست، جمع‌های عربی و فارسی به طور عام در اردو رایج هستند و کاملاً جا افتاده‌اند. اگر این امر به الفاظ خاصی محدود می‌شد چندان قابل توجه نبود، اما امروزه جزو اصول دستوری شده‌اند.

جمع در فارسی دو علامت دارد، واژه‌های بی‌جان با «ها» و جاندار با «ان» جمع بسته می‌شوند. هر دو صورت این جمع‌ها در اردو نیز رایج است. با وجود اینکه علامت «ها» عمومیت بالایی ندارد، اما گاهی واژه‌های مخصوص هندی با آن جمع بسته می‌شوند. چند نمونه از جمع فارسی با «ها»: سال‌ها سال، برس‌هابرس، مژه‌های دراز،^۱ گل‌های ناز، سخت جانی‌ها، صدها، هزارها، کرورها.

این مثال‌ها نشان می‌دهد که «ها» اغلب برای مضاف‌الیه‌های فارسی استفاده می‌شود و مضاف‌الیه‌های فارسی عموماً در نثر اردو و گاه در نظم استفاده می‌شوند و هیچ محدودیتی در کاربرد آنها وجود ندارد. مثال‌هایی از جمع با «ان»: والیان، راجگان، فرمانروایان، افسران، ممبران (اعضا)، صاحبان، ارکان، صاحبزادگان. «ان» نیز به سبب عمومیت یافتن کاربرد مضاف‌الیه‌های فارسی به اجبار استفاده می‌شود. به نسبت «ها» تفاوت چندان در استفاده از «ان» در نظم و نثر وجود ندارد. رایج بودن استفاده از «ان» تا آنجاست که حتی با واژه‌های هندی و انگلیسی هم ترکیب شده است.

قواعد جمع عربی در اردو عمومیت بسیار دارد و همانند جمع‌های فارسی چندان

۱. مژه‌های دراز درج شده که به نظر می‌رسد اشتباه تایپی باشد (مترجم).

نیازمند مضافاً الیه نیست و شکل مفرد آنها به راحتی استفاده می‌شود، مانند: شعرا، حکما، فضلا، صوفیه، وکلا، عرفا، علما، سؤالات، جوابات، باغات، نوشته‌جات، رقعہ‌جات، بیگمات، کائنات، واردات، خیرات، تسلیمات، مؤمنین، جامعین، حکام، مسلمین، سامعین، ناظرین، قارئین، کتب، رسائل، مجلات، کاغذات، ابواب، فصول، الفاظ، فقرات، مباحث، وجوه، اسباب، علل، ملل، اقوام، احوال، حالات، خیالات، افکار، اثرات. در این رابطه موارد ذیل قابل توجه است:

الف) جمع‌های عربی به واسطه فارسی وارد زبان اردو شده‌اند. بعضی از جمع‌های عربی در اردو همانند حالت مفعولی یا اضافی هستند و کاربرد آنها در حالت فاعلی چنانکه در قواعد عربی وجود دارد صحیح نخواهد بود. مثلاً براساس قواعد عربی به کاربردن مؤمنون به جای مؤمنین و یا مسلمون به جای مسلمین صحیح است، اما در زبان اردو جمع در حالت فاعلی یعنی به صورت مؤمنون و مسلمون غلط است. کاربرد این نوع جمع در فارسی رایج شده و به همین سبب باید آن را از تأثیرات فارسی محسوب کرد.

ب) جمع برخی واژه‌های غیرعربی با قواعد عربی صورت گرفته است، همانند نوشته‌جات و بیگمات که این هم از ابداعات فارسی‌زبانان است و از تأثیرات فارسی در اردو به شمار می‌آید.

ج) بعضی واژه‌ها با قواعد عربی جمع بسته شده‌اند، اما به صورت واحد به کار می‌روند. مانند کائنات، واردات، خیرات، تسلیمات. از نظر مؤلف این از ابداعات مردم ایران است که بعدها در اردو نیز رایج شده است.

د) کاربرد جمع‌الجمع در اردو کاملاً عادی است، در فارسی نیز مثال‌های^۱ بسیاری از این دست موجود است. بنابراین، در رواج این عمل نیز نشانه‌هایی از تأثیرگذاری فارسی به چشم می‌خورد.

۱. سنائی در اشعارش از انجم‌ها، الوان‌ها (دیوان سنایی، به کوشش مظاهر مصفا، ص ۱)، الحانها (ص ۲)، ارکان‌ها (ص ۵)، عشاقان (ص ۱۲۲)، الفاظها (ص ۱۹۳)، ملوکان (ص ۴۷، ۳۵۸)، اسرارها، انفاسها، ارواح‌ها (ص ۳۱۱)، اوتادان، ابدالان (ص ۳۵۷، ۴۱۱)، علایق‌ها (ص ۴۶۶)، معانی‌ها (ص ۶۷)، اسرارها (۳۷۳) و غیره استفاده کرده پس اگر در اردو از الفاظون (لفظها)، اسرارون (اسرارها)، اولیاون (اولیایها) و غیره استفاده شود هیچ جای تعجب نیست.

مطابقت صفت و موصوف

در زبان اردو صفت و موصوف در بعضی حالت‌ها با یکدیگر مطابقت می‌کنند. مثلاً هرگاه صفت به الف و های غیر ملفوظ ختم شود در هنگام جمع بستن و در مطابقت با موصوف مؤنث تغییر می‌کند.

به عنوان مثال: گنده لڑکا (پسر کثیف)، جمع مذکر: گندے لڑکے، مؤنث: گندی لڑکی، جمع مؤنث: گندی لڑکیاں.

بڑا گھوڑا (اسب بزرگ) جمع مذکر: بڑے گھوڑے، مؤنث: بڑی گھوڑی، جمع مؤنث: بڑی گھوڑیاں. در حالت‌های دیگر صفت تغییری نمی‌کند. مثلاً: نیک لڑکا (پسر خوب)، جمع مذکر: نیک لڑکی، مؤنث: نیک لڑکیاں، جمع مؤنث: نیک لڑکیاں.

البته در بسیاری از موارد نیز صفت و موصوف در مطابقت با هم از قواعد عربی پیروی می‌کنند. طبق قواعد عربی صفت از نظر جنسیت (مذکر و مؤنث) و حالت (مفرد، تثنیه و جمع) کاملاً از موصوف پیروی می‌کند که همین اصول در اردو نیز رایج است. مثلاً: والد محترم، والدۀ محترمه، والدین محترمین، مکۀ معظمه، مدینۀ منوره، حرمین شریفین، ارشادات عالیہ، قیامت صغری، بلیہ عظمی، علوم اسلامیہ، شعبہ فارسیہ. در ادامهٔ این مبحث نکات ذیل قابل ذکرند:

الف) مثنی تنها در چند حالت در زبان اردو بکار می‌رود، مثلاً: والدین، جانبین، طرفین. یا در مورد برخی اسامی مثلاً ثقلین، نیرین، نورین، سبطين. مطابقت صفت و موصوف در حالت مثنی به مذاق اردو خوش نمی‌آید و ناموزون به نظر می‌رسد.

ب) در مثال‌های فوق، والده، کلمه، مدینہ، قیامت، بلیہ و شعبہ مؤنث هستند و به همین سبب با این کلمات صفت مؤنث به کار رفته است.

ج) ارشادات و علوم، جمع بی‌جان هستند. به همین سبب با صفت مؤنث به کار می‌روند.

د) با اضافه شدن «ة» تأنیث عربی، کلمه مؤنث می‌شود. البته تغییر تایی تأنیث به های غیر ملفوظ تحت تأثیر فارسی صورت می‌گیرد. در عربی تایی تأنیث در حالت ساکن به صورت‌های ملفوظ به کار می‌رود، اما در اردو همانند فارسی به صورت غیر ملفوظ در می‌آید و همین دلیل برای ادعاست که این قاعدۀ مخصوص عربی به وسیلۀ فارسی و با

می‌آید و همین دلیل براین ادعاست که این قاعده مخصوص عربی به وسیله فارسی و با همان ویژگی‌های فارسی به اردو منتقل شده است. تحت تأثیر همین ویژگی در بعضی حالت‌ها طبق قواعد اردو هنگامی که صفت پیش از موصوف می‌آید آن را نیز به مؤنث تبدیل می‌کند. همانند مطبوعه کتاب، مروجه قاعده، همچنین حذف «تنوین» یا «ال» نیز تحت تأثیر فارسی صورت گرفته است.

کسره اضافی و توصیفی

صورت‌های ذیل در ترکیب‌های اضافی رواج دارند:

(الف) اضافه طبیعی (مستوی): ارباب دولت، طوفان بی تمیزی (دشنام بی ادبانه)، صاحب سخن، صاحب قلم، قابل داد، صحرای ناپید کنار (صحرای بی انتها)، خون ناحق. (ب) حذف کسره اضافه: اهل کار به معنی عمله (اهلکار)، اهل مد به معنی دین‌دار (اهلمد)، صاحب قران به معنی قران‌السعدین و طالع خوب (صاحبقران)، میرشکار، میرسامان به معنی مهتم مطبخ شاهی، خان سامان به همان معنی میرسامان (خانسان).

(ج) اضافه مقلوب: دست‌پناه، سخن تکیه، تبخال، سنگریزه.

اشکال رایج صفت:

(الف) صفت طبیعی (مستوی): خوی نیک، وقت خوش، امراض پوشیده، محبوب

شیرین.

(ب) مقلوب: نیک‌بخت، عالی‌نسب، پاک‌دامن، نیک‌خو.

مثال‌های متعددی در زبان اردو می‌توان یافت که علامت اضافه به لحاظ قواعد خود اردو حذف شده است. همانند: ٹڈی دل (کلونی ملخ)، ڈاک گاڑی (ماشین پست)، مال گاڑی (قطار باری)، گهر داماد (داماد سرخانه)، جیب گھڑی (ساعت جیبی)، سبزی منڈی (بازار سبزیجات). همچنین مانند فارسی در پایان برخی از این کلمات، علامت صفت افزوده می‌شود و کل ترکیب به صفت تبدیل می‌شود. مانند: شهر خبرا (مخبر) از شهر خبر و من موجی (خودمختار) از من موج که کاملاً همانند ترکیب‌های فارسی ذیل ساخته شده‌اند: میرشکاری (شکاربان شاهی) از میرشکار، صاحبقرانی (خوش طالع) از

ترکیب وصفی در اردو همانند ترکیب وصفی فارسی (مقلوب) به صفتی بدل شده که کار صفت مشبه را انجام می‌دهد. ترکیب‌های نیک‌چلن (خوش رفتار)، گهن چکر (بدرفتار) همانند ترکیب‌های فارسی نیک‌بخت، عالی نسبت به کار می‌روند، به این ترکیب‌ها در اردو و فارسی می‌توان یای مصدری اضافه کرد، مانند نیک‌چلنی (خوش رفتاری)، نیک‌بختی، عالی‌نسبی.

توضیحات فوق به خوبی مبین این است که روش‌های حذف اضافه و صفت مقلوب در اردو و فارسی تا چه اندازه مشابه هستند. اما در زبان اردو اضافهٔ طبیعی و صفت طبیعی کاملاً طبق اصول به کار نمی‌روند، چنانکه مضاف و مضاف‌الیه نتوانسته در واژه‌های فارسی و هندی به طور یکسان استعمال شود و اگرچه برخی افراد شروع به استفاده از ترکیباتی مانند لب سڑک (سڑک به معنی خیابان) کرده‌اند، اما هنوز به کار بردن این‌گونه ترکیبات در جمله دور از فصاحت است و لازم است در به کارگیری این ترکیبات جانب احتیاط رعایت شود. البته ترکیبات فارسی به کثرت در اردو به کار می‌روند، به ویژه در زمینهٔ شعر. کمتر شاعری می‌توان یافت که در یک نظم کوتاه چندین بار از این ترکیبات استفاده نکرده باشد و به تبع آن جمع‌های فارسی نیز به کار رفته است. مانند مژه‌های دراز، شگفتن گل‌های ناز.

اضافه‌های عربی نیز در اردو بسیار استعمال می‌شوند. مانند بیت‌المال، بیت‌الشرف، علم‌الحساب، دارالخلافة، دارالشفاء، ابوالبشر، واجب‌الادا که بعضی از این واژه‌ها ساختار فارسی یا اردو دارند.

بعضی از اردو زبانان در ترکیبات فارسی و هندی از اضافه‌های عربی استفاده کرده‌اند، اما هنوز کاربرد این ترکیبات فصیح نیست. مانند حسب‌الفرموده، حسب‌الفرمایش، حسب‌الخواهش، قریب‌المرگ، فوق‌البهڑک (پر زرق و برق).

به هر حال اضافه‌ها به اشکال مذکور در صدها و هزاران واژه استفاده شده است، اما بدون تردید می‌توان گفت که این شیوه به استقلال زبان لطمه می‌زند و به همین سبب نگارنده با این سخن عبدالستار صدیقی کاملاً موافقم که گفته است:^۱

۱. نقل قول درج شده، ترجمهٔ نامهٔ عبدالستار صدیقی به وحیدالدین سلیم است که در نوای ادب، آوریل ۱۹۶۱، ص ۲۲-۲۳ به چاپ رسیده است.

اگر به جای «اصول اصطلاح‌سازی» از «اصطلاح‌سازی کے اصول» استفاده کنیم چه مشکلی پیش می‌آید؟ گرچه ظاهراً این تفاوت بسیار جزئی است. اما از نظر بنده این جزییات دارای اهمیت بسیارند. زمانی که حتی در ذکر اسامی کتاب‌ها، عناوین فصل‌ها و باب‌ها ترکیبات اردو به کار نمی‌رود معلوم نیست زبان اردو چگونه باید پیشرفت کند. بزرگ‌ترین خدمت ما به زبان خود این است که کمک کنیم این زبان روی پای خود بایستد. من می‌دانم که نظر شما (وحیدالدین سلیم) نیز همین است. به همین سبب استدعا دارم تا جایی که امکان دارد در نام‌گذاری آثار خود و عناوین فصل‌ها و شماره‌گذاری‌ها زبان اردو به کار برده شود. اکثر مردم شماره‌ها را به فارسی می‌نویسند، فصل دوم، باب پنجم. اگر بیشتر دقت کنیم متوجه خواهیم شد که مردم بیشتر از شماره‌های فارسی مانند شانزدهم، هیجدهم به دلیل تک کلمه‌ای بودن در مقایسه با معادل آن در اردو استفاده می‌کنند.

خوشبختانه شما در کتاب خود در ذکر نام بخش‌های مختلف کتاب از ترکیب‌های فارسی خیلی کم استفاده کرده‌اید.

یکی از نکات قابل تأمل در مطلب فوق این است که در آن واژه‌های متعدد عربی و فارسی به کار رفته، اما شکل جمع همه آنها مطابق با قواعد اردوست و حتی یک مورد هم ترکیب اضافی فارسی به کار برده نشده است. همین نویسنده در ادامه مطلب بالا و در باب اضافه عربی مطلب مهمی نگاشته که در اینجا به آن می‌پردازیم:^۱

در مورد ترکیب «اصحاب الراء» (فقه‌های دارای رای) می‌خواهم نظر شما (وحیدالدین سلیم) را بدانم که اگر «صاحب راء» گفته شود چه اشکالی دارد. از نظر بنده «صاحب راء» در اردو (مثل مرد، آدمی، شخص) هم به صورت مفرد و هم جمع به کار می‌رود به همین سبب اگر گفته شود «صاحب راء حاضر بود» هیچ مشکلی پیش نمی‌آید. البته در جمع‌هایی که نیاز به تغییر حروف طبق قواعد اردوست مشکل پیش خواهد آمد. مثلاً اگر طبق قواعد اردو این کلمه را با «ون» جمع ببندیم، کلمه صاحب رایون به دست می‌آید که شاید واژه فصیحی محسوب نشود. بنده در چنین شرایطی «صاحب راء لوگون» (مردم صاحب راء) را به کار می‌برم و با در حالت خیلی تشریفاتی‌تر «صاحب راء حضرات».

۱. مثال‌های این بخش از وضع اصطلاحات اخذ شده‌اند.

ترکیب عطفی: ترکیب‌های عطفی فارسی بسیار در اردو به کار می‌روند. علامت عطف در فارسی «واو» است که واژه‌های فارسی به فارسی - فارسی به عربی و عربی به عربی را به هم وصل می‌کند. همانند: آب و تاب، رنگ و بو، پیچ و تاب، بی‌سروپا، بی‌سروسامان، بندوبست، خدوخال، کروفرف، شیخ‌وشاب.

در مواردی نیز حرف عطف حذف می‌شود، مانند گل قند و شیربرنج که چنین ترکیباتی یک کلمه مفرد محسوب می‌شوند. از ترکیبات اردو نیز که از دو کلمهٔ خالص اردو تشکیل شده‌اند، به همین روش یعنی با حذف «واو» عطف کلمه‌ای مفرد به دست می‌آید. همانند: تانا‌بانا (تاروپود)، دل‌گُردَه (صبر و حوصله). این ویژگی مربوط به یکی بودن اصول دو زبان است و تأثیرپذیرفته از یکدیگر نیست.

زبان‌های اردو و فارسی چند وجه اشتراک دیگر نیز در بخش ترکیبات عطفی دارند. مثلاً در هر دو زبان گاهی «الف» به عنوان حرف ربط به کار می‌رود. مانند: کمابیش، زناشویی، سراپا، نگادو، رستاخیز، شباروزی، نگاپو در زبان فارسی و واژه‌های ریلاپیل (کثرت) دهینگامشتی (دست‌درازی - تجاوز)، چوماچائی (معاشقه)، دهماچوکڑی (شوروغوغا)، کهینچاتانی (منازعه).

در برخی موارد با افزودن الف به یک ترکیب به کلمه‌ای واحد دست می‌یابیم. این قاعده در هر دو زبان یکسان است. مثلاً در فارسی این کلمات عبارتند از: شباشب، لبالب، گوناگون، رنگارنگ، سراسر، پیاپی، دمامد، مالمال و در اردو به همین روش کلماتی چون: مارامار (افراط)، بهاگابه‌گ (با سرعت) بوندابوندی (نم‌نم‌باران)، دهیمادهیمی (کاهلی)، جهڑا جهڑ (پی‌درپی)، کڑاکڑ (صدای شکستن و خرد شدن چیزی).

البته «واو» عطف در بعضی از ترکیبات فارسی که در اردو کاربرد زیادی^۱ دارند حذف می‌شود. مثل آب هوا، آب‌دانه، آمدرفت، خط‌کتابت، خدارسول، صرف‌نحو، عالم فاضل، امیر غریب، پیر فقیر و پیر پیجیره.

حذف حرف عطف^۲ در حالی که معنی عطف حفظ شود از ویژگی‌های خاص زبان‌های هندوستان است. در زبان اردو آوردن حرف عطف در میان دو اسمی که معنی مترادف

۲. همان‌جا.

۱. نوای ادب، آوریل ۱۹۶۱، ص ۴۵.

داشته باشند یا ارتباط تنگاتنگی داشته باشند نه تنها غیر فصیح است بلکه اکثر اوقات غلط محسوب می‌شود. همانند: مان‌باپ (مادر و پدر)، بهائی بهن (برادر و خواهر)، هندو مسلمان (هندو و مسلمان)، باپ بیٹا (پدر و پسر)، رنگ روپ (خد و خال)، کهیل کود (لهو و لعب)، کهاناپینا (خوردن و آشامیدن).

برخی افراد به خاطر ناآگاهی در میان این واژه‌ها و او عطف به کار می‌برند، در حالی که نوشتن کهیل و کود یا رنگ و روپ به هیچ‌وجه صحیح نیست. از نظر عبدالستار صدیقی^۱ آن دسته از ترکیبات عطفی فارسی که همراه با او عطف در اردو به کار می‌روند به مرور زمان تحت تأثیر صرف و نحو اردو ناگزیر و او عطف آنها حذف خواهد شد. این اتفاقاتی است که به هر حال برای واژه‌های دخیل در یک زبان پیش می‌آید.

اسم فاعل

تقریباً همه قواعد مربوط به اسم فاعل در اردو نیز به کار می‌رود و علاوه بر واژه‌هایی که در فارسی کاربرد دارد واژه‌های جدیدی نیز در اردو ساخته شده است. به این ترتیب که با افزودن برخی قواعد فارسی به کلمات اردو واژه‌هایی کاملاً جدید ساخته شده که البته تأثیر دستور فارسی در این واژه‌ها مشهود است، همانند واژه‌های آهنگر، بازیگر، زرگر، غارت‌گر در فارسی، واژه چوڑی‌گر (چوری به معنی النگو) در اردو نیز ساخته شده است. همچنین همانند واژه‌های سیاه‌کار، غلط‌کار، تجربه‌کار در فارسی، واژه کلاکار (هنرمند) در اردو ساخته شده که واژه‌ای جدید است و یا هزاران مثال برای اسم فاعل ترکیبی (یا صفت مشبه) که از ترکیب اسم و فعل امر ساخته می‌شود، وجود دارد. این قاعده در هر دو زبان اردو و فارسی یکسان است، به همین سبب واژه‌های جدید به سهولت ساخته می‌شوند. از جمله چنین واژه‌هایی در اردو عبارت‌اند از: مغز چٹ (بیپوده‌گو)، پلنگ‌توڑ (تن‌پرور)، منه‌توڑ (رُک‌گو)، چڑیمار (صیاد)، تیس‌مار (بهادر)، کفن‌کھسوٹ (مال‌مردم‌خور)، سرتوڑ (سرشکن)، مکھی‌مار (مگس‌کش) و غیره؛ در مقابل، مثال‌هایی نیز در

فارسی موجود است: دل شکن، خاطر فریب، دلربا، دماغ‌سوز، شب‌گیر، قانون‌ساز، دلکش، دلدار.

همچنین از ترکیب اسم فارسی با فعل ہندی، اسم فاعل (یا صفت مشبہ) بہ دست می‌آید، مانند: کفن کہسوٹ، مغزچٹ، سرتوڑ و اما تعداد بسیاری اسم فاعل از ترکیب اسم ہندی با فعل فارسی ساخته شده است کہ دسترسی بہ ہمہ آنها دشوار است. در اینجا فہرستی از واژہ‌های معروف این دستہ درج می‌شود:

اٹکل باز (میمیز)، دلگی باز (شوخ طبع)، اکڑباز (مغرور)، دھو کے باز (شیاد)، بٹے باز (شعبدہ باز)، بٹیر باز (جنگجو)، پتنگ باز (بادبادک باز)، چال باز (چالاک)، پھکڑباز (فحاش)، ٹھٹے باز (شوخ طبع)، چوسر باز (نردباز)، قلا باز (بازیگری کہ روی سر می‌ایستد یا معلق می‌زند)، نخرے باز (لوس)، بیٹھک باز (ورزشکار)، چکمے باز (فریب کار)، علم بردار (بلند کننده علم امام حسین)، سونٹا بردار (عصا بردار)، جھنڈے بردار (پرچم دار)، چک بند (ی) (مستاح)، ہتھیار بند (مسلح)، آڑبند، لنگوٹ بند (پہلوان یا فقیری کہ نوعی پارچہ کوچک برای پوشاندن ستر خود می‌بندد)، تلوار بند (شمشیر بہ کمر)، ٹھاٹ بند (کسی کہ شآن و شوکت دارد)، تک بند (بیہودہ گو)، ناکا بند (راہ گیر)، دھوتی بند (کسی کہ کمر بند پارچہ‌ای می‌بندد)، کنبہ پرور (صلہ رحم کننده)، پلنگ پوش (بالاپوش)، میز پوش (رومیزی)، کمبل پوش (درویش پتوپوش)، بہانچی خور (کارشکن)، بیاج خوار (رباخور)، لت خور (ذلیل)، بلدار (پیچیدہ)، بیلدار (کمک باغبان)، بہڑک دار (درخشان)، پتی دار (شریک)، پٹی دار (شریک)، پلے دار (حمال)، پھرے دار (دربان)، پھلدار (دارای ثمر و میوہ)، ٹھیکی دار (مستاجر)، جالی دار (توریا ہر چیزی کہ مانند تور سرواخ داشتہ باشد)، چمکدار (درخشان)، تھانے دار (کلانتر)، ٹوپی دار (تپانچہ)، ٹھیکی دار (مستاجر)، جھالردار (حاشیہ دار)، چوکیدار (نگہبان)، چکلے دار (استان دار)، روٹین دار (دارای گُرک)، دلدار (معشوق)، دمدار (جاندار)، دھاری دار (تیز)، ڈگری دار (درجہ دار)، گھیر دار (فراخ)، ٹونٹی دار (چیزی کہ دارای لولہ باشد) یا بوٹی دار (گوشتی)، کھیوٹ دار (شریک سہم)، ڈکھنے دار (دردار)، گھپے دار (خیلی تاریک)، گندے دار (لات)، پھندے دار (مشکل دار)، گھر دار (خانوادہ دار)، لوچدار (لج)، لیس دار (لج)، چکن دوز (گلدوزی کننده)، چھٹی رساں (نامہ‌رسان)، گھڑی

ساز (ساعت ساز)، تهوک فروش (عمده‌فروش)، گهیاکش (ساتور)، پٹهان گرد (دوره‌گرد)، آیا گر (ی) (دایه)، ماماگر (ی) (خدمه)، دائی گیر (ی) (قابله)، چہت گیر (پوشش زیر سقف)، اٹھائی گیر (ا) (جیب‌بُر)، پالکی نشین (کجاوه‌نشین)، ہاتھی نشین (فیل نشین)، گدی نشین (تخت نشین)، پلک‌نواز (کسی که یک شبہ پول دار شدہ)، چہٹی نویس (نامہ‌نویس)، پرچہ نویس (خطاط)، کاپی نویس (کاتب)، اپیل نویس (عریضہ نویس)، سنسی خیز (خبری که لرزہ بر اندام شنونده بیاندازد) و غیرہ.

یکی از قواعد زبان اردو این است کہ از ترکیب اسم و بن ماضی، اسم فاعل یا صفت توصیفی بہ دست می‌آید، مانند: گھڑچڑھا (سوارکار)، پن ڈبا (غواص)، جیب‌کترا (جیب‌بر)، دل جلا (دلیر)، کمر جھکا (پیر و خمیده)، دماغ چلا (مغرور) و غیرہ. بہ همین ترتیب با افزودن اسم بہ بن ماضی فارسی، صفت توصیفی (اسم فاعل) درست می‌کنند، مانند مٹرگشت (ولگردی).

اسم مفعول

اسم مفعول‌های فارسی در اردو بسیار رایج هستند. برای نمونه: آفت زدہ، ستم رسیدہ، دل گرفتہ، دل شکستہ، اجل گرفتہ. گاهی با افزودن «شدہ» بہ واژه‌های اردو اسم مفعول ساخته می‌شود. مانند نٹھی شدہ (مشمول)، رجسٹری شدہ (ثبت‌نام شدہ). در ہر دو زبان اردو و فارسی گاهی اوقات از ترکیبات اسم و فعل امر، اسم مفعول بہ دست می‌آید، مانند: خانہ‌ساز در فارسی و نوتوڑ (رمزشکن) در اردو.^۱

اسم ظرف

اسم ظرف‌های متعددی از فارسی جزو لاینفک اردو شدہ‌اند و بہ کار بردن بعضی از پسوندہای ظرف چنان عادی شدہ کہ بہ راحتی در کنار واژه‌های اردو استفادہ می‌شوند. این نیز یکی دیگر از تأثیرات فارسی بر اردوست، همانند ترکیب‌هایی کہ با افزودن پسوند «دان» بہ واژه‌های اردو بہ دست آمدہ‌اند. مانند: پاندان، پیک‌دان و اگال دان (ہر سہ کلمہ

به معنی ظرفی که برای خوردن پان به کار می‌رود)، اگر دان (ظرف عود)، چوهی دان (تله‌موش)، کثوردان (ظرف در دار برنجی)، پهول‌دان (گلدان)، سنگاردان (جعبه زیورآلات).

شکل مؤنث «دان» یعنی «دانی» نیز به عنوان پسوند اسم ظرف به کار می‌رود، مانند سرمه دانی (ظرف سُرمه)، گوند دانی (ظرف نگهداری صمغ)، راکه دانی (ظرف خاکستر).

برای پسوندهای «خانه» و «سار» این مثال‌ها قابل ذکرند: پاگل‌خانه (دیوانه‌خانه)، جیل‌خانه (زندان)، چهپه‌خانه (چاپخانه)، پنڈت‌خانه (زندان)، ٹپه‌خانه (پستخانه)، جواخانه (قمارخانه)، ڈاکخانه (پستخانه)، بهنگر‌خانه، چانڈوخانه، تاڑی‌خانه و لهار‌خانه (هر چهار کلمه به معنی محلی که در آنجا از مواد مخدر استفاده می‌شود)؛ مرغی‌خانه (مرغ‌دانی)، بهٹیار‌خانه (مسافر‌خانه)، گاڑی‌خانه (پارکینگ)، لوه‌سار (آهنگری)، بهنڈسار (انبار غله)، کهنڈسار (کارخانه قند).

اسم تصغیر

علامت اسم تصغیر در فارسی «چه» است. واژه‌های متعددی که با «چه» ساخته شده‌اند در اردو به کار می‌روند. و با افزودن شکل مؤنث آن «چی» به کلمه نیز واژه‌های جدید بسیاری ساخته شده است. مثلاً صندوقچی (صندوقچه)، ڈولچی (سطل کوچک)، صحنچی (صحن کوچک)، بغچی (بقچه)، دیگچی (دیگچه)، چلمچی^۱ (طشت آب). از میان واژه‌های مذکور تنها صندوقچی به شکل اصلی آن یعنی صندوقچه نیز کاربرد دارد^۲ و باقی کلمات به همین شکل به کار می‌روند.

درجه‌های صفت

صفت فارسی با افزودن نشانه‌های «تر» و «ترین» درجه‌بندی می‌شود. در اردو نشانه کوتاهی برای درجه‌بندی صفات وجود ندارد، بلکه با افزودن چند واژه این درجه‌ها

۱. وضع اصطلاحات، ص ۲۲۹.

۲. چی ترکی که به معنای وصف یا فاعلی است جدای از این مبحث است (وضع اصطلاحات، ص ۷۹).

مشخص می‌شوند. مانند اس سے اچھا (از آن بهتر)، سب سے اچھا (از همه بهتر) که در فارسی با اشکال بهتر و بهترین بیان می‌شوند و البته در فارسی واژه‌هایی که با این نشانه‌ها به کار می‌روند در هر دو صورت مفردند و بر همین اساس استعمال آنها در اردو بسیار خوب است. صفات فارسی پر کاربرد در اردو عبارتند از: بیشتر، کمتر، کمترین، برتر، برترین، بدتر، بدترین، خوب‌تر، بلندتر، بلندترین.

صفت عددی ترتیبی

قواعد صفت عددی ترتیبی هیچ تطابقی با قواعد فارسی ندارد. به همین سبب صفاتی که با قواعد فارسی ساخته شده‌اند در اردو کاربرد چندانی ندارند و تنها چند صورت آن عمومیت دارد. مانند یکم، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، هفتم، نهم، دهم. اعداد بعد از آن با قواعد اردو ساخته می‌شود و هیچ‌گاه یازدهم به کار نمی‌رود، بلکه گیارھوان (یازدهم) هم فصیح و هم پرکاربرد است. اعداد ترتیبی یک تا ده فارسی نیز اغلب برای بیان مدارج درسی و نام‌گذاری باب‌ها و فصل‌های کتاب به کار می‌رود.

اسم حالت

اسم‌های حالت متعدد فارسی در اردو به کار می‌روند. اما واژه‌های اردو از قاعده فارسی تبعیت نکرده‌اند و قاعده خاص خود را دارند که به درجه فصاحت رسیده است، البته در شعر، اسم‌های حالت فارسی تا حدی به کار می‌روند، اما کاربرد آنها در نثر چندان فصیح نیست. مثلاً جمله «وہ شخص افتان خیزان جا رہا تھا» به اندازه «وہ شخص گرتا پڑتا جا رہا تھا» (آن شخص افتان و خیزان در حال رفتن بود) فصیح نیست.

حروف جار

همراهی چند حرف جار فارسی با واژه‌های خاصی در اردو رایج است که البته کاربرد آنها عمومیت نیافته است، از جمله این کلمات عبارت‌اند از:
در اصل، بکثرت، بغور، در حقیقت، بغرض، بلحاظ، باعتبار، بر سبیل تذکره، دم‌بدم، کم از کم، بیش از بیش، ته بتهه، قدم بقدم، درپی، پی در پی، بحالت، علاوه براین،

مشمول بر، قرین قیاس، از راه، براه، برای خدا.

ظاهراً یکی از دلایل به کار نبردن حروف جار به تنهایی این است که در اردو این حروف بعد از اسم می‌آیند و در فارسی پیش از اسم. همچنین در اردو و در بعضی حالات همانند عربی اندکی تغییر صوتی نیز در اسم ایجاد می‌شود، یعنی اگر واژه مختوم به الف یا های مختفی باشد تبدیل به «ے» می‌شود، اما در فارسی هیچ‌گونه تغییر لفظی ایجاد نمی‌شود. علاوه بر حروف جار، حروف استثنا: به جز، الا؛ حرف استدراک: لیکن؛ حرف شرط: اگر، در اردو کاربرد دارند، اما کاربرد آنها نه تنها به قواعد اردو هیچ‌گونه خدشه‌ای وارد نمی‌کند، بلکه به فصاحت زبان اردو کمک می‌کنند و کاربرد آنها ضروری است.

پیشوند و پسوند فارسی

با توجه به مثال‌هایی که تحت عناوین مختلف ارائه شد، می‌توان حدس زد که پیشوندها و پسوندهای فارسی بدون هیچ مشکلی در زبان اردو به کار می‌روند و به سبب آنها دایره لغات اردو به طرز چشم‌گیری افزایش یافته است. بیش از هزاران واژه فارسی ساخته شده با پیشوند و پسوند فارسی در اردو به کار می‌رود و صدها واژه جدید با افزودن آنها به واژه‌های اردو به دست آمده است. واژه‌های ذیل مثال‌هایی^۱ از الفاظ اردو با پیشوند فارسی و یا الفاظ فارسی با پیشوندهای اردو هستند:

بے بس (بی‌اختیار)، بے بسی (بی‌اختیاری)، بے تهاہ (بی‌پایان)، بے ٹھکانے (بی‌کاروبار)، بے ٹھور (بی‌خانمان)، بے جوڑ (ناموزون)، بے چین (بی‌طاقت)، بے ڈول (ناموزون)، بے دھڑک (شجاع)، بے ڈھب (بی‌موقع)، بے ڈھنگا (ناموزون)، بے ڈھنگاپن (بی‌سلیقه‌گی)، بے سرا (آواره)، بے سرا پن (آوارگی)، بے کل (بیقرار)، بے کلی (بیقراری)، بے گھرا (سرگردان)، بے لاگ (بی‌تعصب)، بے لگاؤ (بی‌ربط)، پر شهر (غربت)، پنسیری (وزنهٔ پنج سیری)، تپائی (میز کوچک)، تراها (سه راهی)، تسالا (سر فصلی)، چوبغلا (چهار جیب)، چوپایه (چهارپایه)، چو حرفی (چهار حرفی)، چوراها (چهارراه)، چو طرفه (چهار طرف)، چو طرفی (چهار طرفی)، سر چڑھا (بی‌ادب)، سر

۱. مثال‌ها از وضع اصطلاحات، تألیف وحیدالدین سلیم برگرفته شده است.

دهرا (آقا)، سر منڈا (سر تراشیده)، سر توڑ (سرشکسته)، جی توڑ (دل شکسته)، ناسمجھ (نادان)، ناسمجھی (نادانی)، ناملنسا (گوشه‌گیر)، نوسکھ (نوآموز)، نیم‌ٹر (کم‌سواد)، نیم‌سر (سر خالی)، یک باگ (یکهوئی)، یک مُنه (یک زبان، هم‌صدا)، نوچندی (منسوب به ماه نو)، همکلاس.

به کار بردن این پیشوندها برای زبان اردو بسیار مفید است. گنجینه لغات زبان اردو با چنین واژه‌هایی پر بارتر می‌شود. این واژه‌های مستقل کاملاً اردو هستند و هیچ‌گونه غیر بومی بودن در آنها به چشم نمی‌خورد، البته هر کس این اجازه را ندارد که به کمک آنها واژه‌های جدید رایج کند، اما اگر کسی در این راه تلاشی کند ایراد ندارد و اگر به مرور زمان جزو واژه‌های فصیح به شمار آید می‌تواند در رده واژه‌های خاص اردو راه یابد و در غیر این صورت کاربرد آن اشتباه و دور از فصاحت خواهد بود.

در اینجا بد نیست به پیشوند «لا» عربی نیز اشاره کنیم که به راحتی در کنار واژه‌های اردو یا فارسی می‌آید و واژه‌های پر شماری می‌سازد. مانند لاپروا، لاپروائی، لاچار (ناچار)، لاچاری، لاچارگی، لاپته (گم، بدون آدرس).

همچنین لازم است به «متعلقاتی» اشاره کنیم که به کمک تنوین عربی ساخته می‌شوند و تقریباً جزو واژه‌های مستقل محسوب می‌شوند. با افزوده شدن تنوین به یک واژه، معنایی که از کنار هم قرار گرفتن چند واژه به دست می‌آید با یک واژه تنوین‌دار به دست خواهد آمد. چنین علامتی نه در اردو و نه در فارسی وجود ندارد و به همین سبب فارسی‌زبانان این علامت عربی را جزئی از زبان خود ساخته‌اند و از طریق فارسی کاربرد واژه‌های تنوین‌دار در اردو چنان عمومیت یافته که به راحتی، در میان خاص و عام به کار می‌رود. واژه‌هایی از این دست که کاربرد بیشتری دارند عبارتند از: کنایه، یقیناً، مثلاً، فوراً، عاده، وقتاً فوقتاً، نسبة، مقابله، حقیقه، مختصراً، اختصاراً، خصوصاً، اشاره، اصلاً، قدره، فطره، اولاً، ثانیاً، ثالثاً، رابعاً، خامساً، ایماناً، ابتداءً، صراحه، ضروره، ایضاً.

به سبب کثرت استعمال در پاره‌ای از واژه‌ها تنوین در جایی به کار رفته که ممکن است درست نباشد، مانند نمونه، اندازاً.

های غیرملفوظ

این «ه» مخصوص زبان فارسی است و در اصل علامتی است که فتحهٔ ماقبل خود را نشان می‌دهد، اما این «ه» در زبان پهلوی نبوده بلکه در فارسی بعد از اسلام ظاهر شده و در ابتدا در واژه‌هایی به کار می‌رفته که حرف آخر آنها «ك» بوده و «ه» جایگزین آن شده، مانند نامک، بندک، جامک که در فارسی به نامه، بنده، جامه تبدیل شده‌اند. به مرور زمان که کاربرد آن عمومیت یافته «ه» پایانی در واژه‌های عربی نیز در فارسی به های غیرملفوظ بدل شده است. مانند نغمه، کلمه، عاده، مسلمه، کریمه.

های غیرملفوظ از فارسی به اردو راه یافته و امروزه کاربرد آن چنان رایج شده که دیگر ویژهٔ کلمات فارسی و عربی نیست بلکه در واژه‌های اردو نیز به راحتی به کار می‌رود. در بعضی موارد «ه» جانشین «الف» می‌شود، کاربرد آن در اسامی خاص گواه بر نفوذ غیرمعمول این حرف به زبان اردوست. نمونه‌هایی از اسامی خاص که با های غیرملفوظ به کار می‌روند عبارتند از: کوئته، آگره، پتنه، اثاوه، پٹیالہ، ایٹہ، ڈھاکہ، بهٹنڈہ، گونڈہ، شملہ، ٹانڈہ.

هرگاه یای نسبت به این واژه‌ها افزوده شود همانند های مختلفی در فارسی «ه» به واو تبدیل می‌شود. مانند: آگروی، ٹانڈوی، گونڈوی، کلکتوی، بٹالوی، پٹنوی.

چند نمونه از اسامی عام عبارتند از: بٹوارہ (انحصار وراثت)، شوالہ (دیر، بتخانه)، پتہ (آدرس)، پرچہ (ورقه)، دیوالیہ (ورشکسته)، کھٹولہ (چهارپایه کوچک)، پاٹ شالہ (مکتب)، راجہ، مهاراجہ، روپیہ، آنہ، سمدھیانہ (خانه عروس و داماد)، بهٹنہ (کوره آجریزی)، ڈبہ (صندوقچه)، بیڑہ (کشتی)، همالہ (همالیایا)، کنبہ (خاندان)، ٹھپہ (مُهر)، پٹہ (طوق)، ڈاکیہ (نامه‌رسان)، بازہ ماسہ (نوعی شعر هندی که در آن ذکر مصیبت گویند)، دهبہ (نشان، داغ)، ڈرامہ (نمایشنامه)، ڈھانچہ (قالب)، ٹھپکہ (کرایه)، دوپٹہ (شال)، لالہ (گل لاله) و ٹھکانہ (اقامت‌گاه) غیره.

ممکن است در نوشتن بعضی از این واژه‌ها تمایلی به آوردن الف باشد، اما این تنها یک ترغیب عمومی بوده و این «ه» همان های مختلفی است. مثلاً جمع راجه، راجگان و

مه‌اراجه، مه‌اراجگان است. مولانا شبلی می‌گوید «قرابت راجگان هند سے اکبر نے جب چاہی» (زمانی که اکبر تمایل به نزدیک شدن به راجگان هند یافت). در اینجا دوباره به این مطلب می‌رسیم که به کاربردن اضافه‌های فارسی موجب گسترش چنین تأثیراتی شده است، به جای راجگان هند استفاده از «هند کے را جاؤن» به همان اندازه فصیح است. موضوع جالب دیگر این است که بعضی از واژه‌های مستند عربی که با الف مقصوره نوشته می‌شوند گاهی نیز با های غیرملفوظ نوشته می‌شوند. مانند: معمه (مبهم)، تقاضه (خواهش)، تماشه (سیروسیاحت). اگرچه استعمال «های مختلفی» ظاهراً فقط کاربرد املایی دارد، اما دارای چند نکته صرفی نیز هست که ذکر آنها در اینجا بی‌مناسبت نخواهد بود. واژه‌های مختوم به «ه» در حالت جمع (برای الفاظ جاندار) با حذف «ه» و اضافه شدن «گان» درست می‌شود. مانند: تشنگان و بندگان. همچنین با حذف «ه» و اضافه کردن «گی» از این واژه‌ها اسم کیفیت می‌سازند، مانند: تشنگی، بندگی، پردگی، نغمگی. البته این قانون در مورد همه الفاظ یکسان به کار نمی‌رود.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی